

نگاه دوم

الیگارش‌ی نظامی ج. ا با رویکرد سرمایه داری انحصاری - فاشیستی

آنچه ما امروز با آن مواجه هستیم دقیقاً تهاجم این سرمایه‌داری تازه نفس صنعتی است که البته فقط جنبه صنعتی ندارد بلکه می‌کوشد سرمایه تجاری و بانکی را نیز در دست خود یعنی یک اقلیت از سرداران نظامی و مدیران عالی‌رتبه دولتی و نزدیکان بیت رهبری متمرکز کند. ماهیت این سرمایه‌داری چیست و چگونه باید آن را تحلیل کرد؟

میان انحصاری که آنان در اقتصاد می‌خواهند بوجود آورند با انحصار در قدرت حکومتی و سیاسی چه پیوندی وجود دارد؟ رابطه میان تهاجم این جریان در داخل برای قبضه و متمرکز کردن بزرگترین سرمایه‌ها با سیاست خارجی تهاجمی یا بقول رهبر "طلبکارانه" جمهوری اسلامی در این دوره چیست؟ این رابطه تنها ناشی از نیازهای اقتصادی این سرمایه‌داری تهاجمی و انحصار گراست یا باید آن را درون یک چارچوب وسیع تری تحلیل کرد؟

از دیدگاه نظری، راه توده در برخی مقالات خود گاه از این دولت به عنوان جریانی با سمتگیری "فاشیستی" نام برده و یا سیاست خارجی آن را با گرایش‌های "امپریالیستی" توصیف کرده است. واقعا این اصطلاحات تا چه اندازه بار تحلیل علمی را در خود دارد و سایه روشن آنها در مورد شرایط جامعه ایران چیست؟

"فاشیسم" که پدیده‌ای است مربوط به دهه‌های ۲۰ و ۳۰ سده بیستم میلادی در اروپاست تا چه اندازه با واقعیت سیاست کنونی جریانی که می‌کوشد در ایران سلطه انحصاری خود را برقرار کند قابل مقایسه و متشابه است؟

از سوی دیگر، آیا اساساً می‌توان ایران را یک کشور "امپریالیستی" دانست که بخواهیم یک سیاست خارجی با این گرایش را به آن نسبت دهیم؟

اینها مسائلی قابل بحث است. مثلاً در مورد اخیر می‌دانیم که یک سیاست خارجی برتری طلبانه یا تجاوزکارانه الزاماً مستلزم وجود یک نظام اقتصادی امپریالیستی نیست. نمونه‌اش را در گذشته در مورد چین شاهد بودیم که جنبش کمونیستی وقت، هیچگاه این کشور را یک کشور امپریالیستی نمی‌دانست و هیچگاه هم مدعی نشد که این کشور یک سیاست خارجی امپریالیستی دارد، بلکه سیاست آن را "برتری طلبانه" و "هژمونیستی" توصیف می‌کرد. اما در ایران وضع چگونه است؟ این تهاجمی که این سرمایه‌داری تازه نفس آغاز کرده متکی به کدام پشتوانه اقتصادی است؟ عبارت دیگر نظام اقتصادی کشور ما در چه وضع یا مرحله‌ای است؟ آیا این نظام را همچنان باید یک نظام سرمایه‌داری دلال و بازاری عقب مانده توصیف کرد؟ آنگونه که برخی معتقدند؛ یا یک "اقتصاد دولتی" آنگونه که عده‌ای دیگر عنوان می‌کنند؟ یا باید آن را اقتصادی دانست که دارد به مرحله تمرکز و انحصار پا می‌گذارد؟ یا شاید ترکیبی از همه اینها با ویژگی‌ها و مشخصات خاص خود؟

بنابراین وقتی بدرستی از یک سرمایه‌داری تازه نفس و مهاجم سخن گفته می‌شود، باید جای آن را مشخص و ریشه و خاستگاه ظهور آن را بدقت تعیین کرد.

ما اکنون در ایران شاهد شکل‌گیری یک اقلیت حکومتی، یک به اصطلاح الیگارش‌ی هستیم که می‌کوشد کنترل کامل و انحصاری کل صنایع دولتی و بخش بانکی را در دست بگیرد. این الیگارش‌ی از یک الیگارش‌ی سرمایه‌داری انحصاری بویژه از این نظر متمایز می‌شود که هنوز بر صنایع و بانک‌هایی که در کنترل خود دارد مالکیت ندارد. عبارت دیگر رابطه کنترل وجود دارد اما هنوز رابطه مالکیت وجود ندارد. تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی و خصوصی‌سازی بانک‌ها، بیمه، حمل و نقل، برق، آب، گاز، پتروشیمی و غیره اقدامی در جهت تامین و تکمیل این رابطه است. یک لحظه فکر کنیم که این صنایع خصوصی شود و این

الیگارشی علاوه بر کنترل، مالکیت این صنایع را نیز در اختیار بگیرد. اسم این را چه می توان گذشت؟ جز سرمایه داری عظیم انحصاری! صحبت از سرمایه داری تجاری و بازاری و دلال و واسطه و عقب مانده و جلوافتاده و غیره نیست. صحبت از یک سرمایه داری است که کنترل و مالکیت برق و آب و گاز و نفت و پتروشیمی و ذوب آهن و مخابرات و عظیم ترین صنایع ایران را می خواهد در اختیار بگیرد. صحبت از ایجاد بزرگترین قطب سرمایه داری خاورمیانه است. صحبت از شکل گیری انحصاری ترین و متمرکزترین سرمایه داری منطقه است. حتی ما همین الان در کشورهای اروپایی که صد سال است وارد مرحله امپریالیستی شده اند و حداقل بیست سال است که دارند خصوصی سازی می کنند چنین چیزی نداریم که مثلاً برق و آب یا مخابرات یا حمل و نقل خصوصی باشد و چنین سرمایه عظیمی زیر سلطه مستقیم سرمایه انحصاری باشد. چنین پدیده ای فقط در امریکا وجود دارد و در برخی کشورهای امریکایی لاتین که در زیر سلطه دیکتاتوری نظامیان آن را محقق کرده اند، و اتفاقی نیست که در جمهوری اسلامی این روند را توأم ساخته اند با یک رژیم دیکتاتوری و نظامی!

وقتی گفته می شود که این اقتصاد، در این شرایط یک اقتصاد زیر سلطه سرمایه انحصاری خواهد بود کمی غریب به نظر می رسد، به این دلیل که ما آن روندی را که دارد به ایجاد این انحصارها با مضمون سرمایه داری منجر می شود بطور علنی نمی بینیم. در غرب یک سرمایه داری بوجود می آید که در رقابت با یکدیگر، بخشی ورشکسته و نابود می شوند، بخشی دیگران را می بلعد و بزرگ می شود، بخش هایی با هم متحد می شوند و کارتل ها و تراست ها و انحصارها را تشکیل می دهند. این روند در برابر چشمان یک نسل جریان پیدا می کند. اما ما در ایران چنین روندی را نمی بینیم، زیرا در ایران بخش دولتی اقتصاد، که هیچ کس پاسخگویی آن نیست، واسطه گذار به شکلگیری یک سرمایه داری انحصاری شده است. همه رقابت ها، اختلاف ها و اتحادها و وابستگی ها و پیوستگی ها در درون آن و بطور پنهان جریان دارد، که تجلی آن را در تلاش بر سر **چنگ انداختن بر دولت، بر مدیریت ها، بر سر خصوصی سازی، نمایندگی مجلس، در ترکیب کابینه و غیره می بینیم.**

همه ابهام هایی هم که در مورد اقتصاد ایران و ماهیت آن وجود دارد و طرفداران سرمایه داری نیز روی آن انگشت می گذارند و اقتصاد ایران را "دولتی" به معنای غیرسرمایه داری معرفی می کنند در همینجاست. یعنی ابهام موجود در بخش دولتی یا در واقع حکومتی اقتصاد و کارکرد دوگانه و چندگانه این بخش. البته در کشورهایی که در آنها نظام سرمایه داری حاکم است بخش دولتی اقتصاد نیز ماهیت سرمایه داری دولتی را دارد چون این بخش نه بر مبنای نیازهای جامعه، بلکه بر مبنای معیارهای سودآوری سرمایه داری فعالیت می کند و معمولاً گاو شیرده بخش خصوصی است. اما در کشور ما این بخش سرمایه داری دولتی یا حکومتی کارکردش متفاوت است. این بخش هم وظیفه سرمایه داری رقابتی را انجام می دهد- یعنی خود صنایع و بنیادهای آن در درون با همدیگر رقابت سرمایه داری دارند- هم رقیب سرمایه کوچک و متوسط است و گرایش به تجزیه و نابودی و ورشکستگی آنان را تشدید می کند و هم بطور متضاد منبع سفارش های بخش دیگری از سرمایه کوچک و متوسط است و آن را بالا می کشد. هم شبکه قاچاق مواد مخدر زیر نظر آن فعالیت می کند و هم وظیفه مبارزه با قاچاق مواد مخدر یعنی مبارزه با شبکه هایی که خارج از نظارت آن فعالیت می کنند برعهده دارد. هم پایگاه تغذیه سرمایه واسطه و دلال و منبع دوام توسعه ستیز آن است، هم شبکه ورود و خروج کالا اعم از قاچاق و غیرقاچاق آن را زیر نظر دارد. در زد و بند با آن عده ای یک شبه ره صدساله می روند و در رقابت با آن عده ای دیگر یک روزه به خاک سیاه می نشینند. این است که زمانی هم که به فکر اصلاحات می افتند اول یا آخر به این نتیجه می رسند که باید **بخش دولتی اقتصاد** را زودتر خصوصی کرد تا این منبع ثروت و قدرت از دست اقلیت یا اقلیت های مختلفی که آن را در اختیار دارند و بر سر آن با هم درگیر هستند

خارج شود. در دوره خاتمی نیز زمانی که از امکان پاسخگو کردن رهبر و بنیادهای اقتصادی زیر نظر او ناامید شدند، بدنبال خصوصی سازی با همین هدف افتادند. دیدیم که با چه قدرتی جلوی آن خصوصی سازی حتی تا حد اشغال فرودگاه تازه تأسیس تهران و پرواز هواپیماهای نظامی پیش رفتند. زیرا دولت خاتمی در واقع نماینده سرمایه داری کوچک و متوسط بود و می خواست با خصوصی سازی این سرمایه داری را رشد دهد. تصور می کرد که اگر خصوصی سازی در محیط ناپنهان و ناشفاف انجام شود توان اقتصادی و در نتیجه سیاسی این الیگارشی ضعیف خواهد شد اجازه به آن خصوصی سازی ندادند، اما به محض پایان دوره خاتمی فرمان خصوصی سازی امضا شد. بخشی از سرمایه داری حکومتی اکنون می کوشد با استفاده از فرامین خصوصی سازی رهبر می کوشد از این خصوصی سازی هر چه زودتر و تا پیش از قبضه کامل حکومت توسط نظامی ها سهم خود را از این خصوصی سازی تصاحب کند. تعلل دولت احمدی نژاد در خصوصی سازی ها که وانمود می کند ناشی از دغدغه عدالت است، دقیقاً به دلیل همین کشاکش در فاصله حکومت تمام نظامی- سرمایه داری و دولت نیمه نظامی عامل این خصوصی سازی و مصادره ملی است. دولت هنوز فضا را برای این خصوصی سازی به اندازه کافی بسته و غیرشفاف نمی داند و به همین دلیل فشار برای سانسور و سرکوب بیشتر را تشدید کرده است.

بحث البته بر سر این نیست که خصوصی سازی مثلاً دوره خاتمی خوب بود و چون خوب بود جلویش را گرفتند. بحث بر سر این است که سمتگیری طبقاتی آن متفاوت بود. آماج آن خصوصی سازی بالا کشیدن سرمایه داری متوسط بود، آماج این یکی تشکیل و تثبیت سرمایه انحصاری. این نکته ای است که بسیاری نمی بینند و دولت خاتمی و احمدی نژاد را بر مبنای این که مثلاً در هر دو قرار بود خصوصی سازی انجام شود دارای سیاست اقتصادی و ماهیت طبقاتی یکسان می پندارند. به هر روی خصوصی سازی را که دولت احمدی نژاد بدنبال آن است که در چارچوب همین روند ادامه یابد، نمی توان در چارچوب رشد بخش خصوصی بطور عام یا گسترش صنایع تحلیل کرد. این خصوصی سازی مرحله ای است و وسیله ای است در سمت تثبیت سلطه سرمایه انحصاری بر اقتصاد و سیاست و جامعه با زور سرنیزه.

بدیهی است که راه حل کوتاه کردن دست این الیگارشی از بخش دولتی اقتصاد ایران از نظر ما این نیست که آن را خصوصی سازی کنیم. خصوصی سازی کردن یعنی غیرپاسخگو کردن و این اقتصاد نیاز به خصوصی سازی شدن بیش از این، یعنی غیرپاسخگو بودن بیش از این ندارد. اقتصاد دولتی ایران را اتفاقاً باید پاسخگو و دمکراتیزه کرد. مردم را ناظر آن کرد. بخش دولتی و انواع و اقسام بنیادهای زیر نظر رهبری و سازمان های مذهبی و غیرمذهبی را باید زیر نظر مجلس و شوراهای شهر و کمیته ها و شوراهای کارخانه ها قرار داد و از این طریق نظارت ملی را بر آنها برقرار کرد. این راه حل فعلاً در حکومت ایران و حتی در خارج از آن یعنی در میان اکثریت جبهه اصلاحات هنوز طرفداری ندارد.

فاشیسم در ایران

می توان نتیجه گرفت که وقتی از "فاشیسم" سخن گفته می شود، در واقع نگاهی هم به این پایه های اقتصادی وجود دارد. البته آنچه در ایران می گذرد بطور بدیهی عیناً با جریان فاشیسم کلاسیک در آلمان هیتلری منطبق نیست و نمی تواند باشد. پدیده فاشیسم عموماً به سه جریان فاشیسم ایتالیای نازیسم آلمان و فرانکیسم یا فالانژیسم اسپانیا اطلاق می شود. برخی ها این سومی را تا حدودی جدا می دانند، برعکس برخی ها مثلاً سالازاریسم در پرتغال را جزو آن می دانند. اما رژیم های استبدادی مثل شاه سابق در چارچوب فاشیسم طبقه بندی نمی شوند ولو اینکه از برخی روش های آن استفاده می کنند و صرفنظر از اینکه این اصطلاح با

مسامحه در مورد آنان بکار گرفته شود. مارکس در زمان خویش اصطلاح "بناپارتیسم" را بکار گرفت که نوعی دیکتاتوری است که حاصل یک تعادل نیروست و با فاشیسم تفاوت دارد. گرامشی کاپرالیسم یا قیصریسم را نیز بکار برده است. بنابراین همه این اصطلاحات وجود دارد که هر کدام مختص شرایط و پدیده های خاصی است که در عین شباهت با یکدیگر تفاوت خاص خود را دارند. بخاطر داریم که در ابتدای روی کار آمدن دولت احمدی نژاد هم مثلاً سعید حجاریان از اصطلاح فاشیسم انتقاد کرد و معتقد بود که نام این پدیده بناپارتیسم است. اخیراً بنظر می رسد در موضع او تغییرهایی بوجود آمده است. به هر حال اگر فاشیسم را آنگونه که تعریف شده مرحله ای در تثبیت و برقراری هژمونی سرمایه انحصاری بدانیم، در آنصورت پیوند سرشتی آنچه در ایران می گذرد، از این نظر، با جریان تاریخی فاشیسم انکارناپذیر است.

اکنون سؤال این است که این جریانی که از آن بعنوان سرمایه داری انحصاری یا سرمایه داری تازه نفس صنعتی نام می بریم، اگر به همین فاشیسمی که مورد اشاره است ختم شود و یا چنین سمت گیری در آن تثبیت شود، آیا بیش از آن که شایسته دفاع باشد، شایسته حمله نیست؟

راه توده ۱۴۳ ۰۶,۰۸,۲۰۰۷